

سلام بر آقای شهبازی عزیز و دوستان جان گنج حضور

یکی از موضوعاتی که از کودکی با آن آشنا شدیم دعا کردن بود اما دعایی را که از کودکی آموختیم و آنچه را که امروز از جناب مولانا و از بیان آقای شهبازی می‌شنویم فرسنگ‌ها فاصله هست بر آن شدم که دعاهایی را که در طول دوسال‌ونیم آشنایی‌ام با برنامه گنج حضور از اشعار زیبای مولانا و تفاسیر شیرین آقای شهبازی جمع‌آوری کردم را بیان کنم:

تا قبل از آشنایی‌ام با این برنامه همیشه در دعاهایم از خداوندی که در ذهنم تصورش کرده بودم می‌خواستم: خدایا گناهانم را ببخش، خدایا عمری طولانی به من عطا کن، خدایا مالم را زیاد کن، فرزندانم را عاقبت‌بخیر کن، اما هرچه دعا می‌کردم کمتر به آرزوهایم می‌رسیدم، تازه اگر هم به آرزویی می‌رسیدم بلافاصله با درد یا استرس یا دلتنگی و غصه‌ای همراه می‌شد.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی‌ست و، کلی کاستن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

دعاهایم برخاسته از من‌ذهنی‌ام بود، برخاسته از هم‌هویت‌شدگی‌هایی که سالها در وجودم انباشته کرده بودم و روی مرکز عدمم را چون سیمانی سخت و سفت پوشانده بودم. من‌ذهنی‌ام دعا می‌کرد نه من‌واقعی‌ام. او می‌گفت و می‌گفت تا قوی‌تر شد و دردها بیشتر و بیشتر.

عمر خوش، در قرب، جان پروردن است
عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۷

عمر بیشم ده که تا گه می‌خورم
دایم اینم ده که بس بدگوهرم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۸

گر نه گه‌خوار است آن گنده دهان
گویدی کز خوی زاغم وارهان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۹

بس که بدگوهر بودم، بس که همانیده بودم، مدام در حال شکایت عمر بیشتر می‌طلبیدم تا کثافات بیشتری نصیبم شد اما آنچه بعد از آشنایی‌ام با برنامه گنج حضور درباره «دعا» آموختم و آنچه از زندگی می‌خواهم::

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا
لَا تَزِلْ أَقْدَامَنَا فِي ذَالُوحُولٍ
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، شماره ۱۷

خدایا به ما صبر بده و گام‌های ما را در جای لغزنده قرار مده.
محافظت خدا همیشه پشت سر ماست حالا که محافظ داریم بهتر است فضا را باز کنیم و تسلیم شویم.

دست گیر از دست ما، ما را بخر
پرده را بردار و، پرده ما مدر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۴

باز خر، ما را از این نفس پلید
کاردش تا استخوان ما رسید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۵

از چو ما بیچارگان این بند سخت
که گشاید ای شه بی‌تاج و تخت؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۶

این چنین قفلِ گران را ای ودود

که تواند جز که فضل تو گشود؟
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۷

خدایا از دست من ذهنی ما را بخر، این پرده من ذهنی را بردار و آبروی ما را نبر، ما ضعیفیم هوای ما را داشته باش.
ما قبلاً از جنس تو بودیم، آمدیم به این جهان و همانیده گشته و به این نفس پلید افتاده ایم آنقدر این من ذهنی برایمان درد و مسئله و مانع و دشمن ایجاد کرده که دیگر طاقت درد را نداریم. ما این را شناخته ایم که از عهده من ذهنی پلید بر نمی آیم تو شاه بی تاج و تختی؛ پس ما هم بی تاج و تختیم یعنی نباید همانیدگی داشته باشیم.

تو کینه و رنجش و حسادت و هزاران همانیدگی دیگر را نداری پس ما هم که از جنس تو هستیم باید این همانیدگی ها را از مرکزمان پاک کنیم و تنها راه آن فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان می باشد و در این راه تنها تو می توانی با فضل و گذشت به ما کمک کنی و فکر و عملت را در فضای گشوده شده ما جاری سازی و ما را تا عمق بی نهایت و ابدیت آرامش و عشق متصل سازی.

ای مطرب صاحب نظر این پرده می زن تا سحر
تا زنده باشم زنده سر، تا چند مرداری کنم؟
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۶

خداوندا! ای شادی بخش وجودم و ای صاحب نظر! من تسلیم می شوم، اجازه بده تا صبح پرده عشق و شادی نواخته شود تا من از خواب ذهن بیدار شوم و از شب ذهن بیرون بیایم. وقتی مرکز با فضاگشایی و تسلیم عدم می شود به زندگی ارتعاش می کنم به زندگی زنده شده و سرم با عقل زندگی سر می کند. دیگر سر من ذهنی را از دست می دهم و به خودم می آیم. دیگر به باورهای غلط و کهنه نمی چسبم و همانیدگی ها را از مرکز من می رانم، بادید تو می بینم و با گوش تو می شنوم.

رحم کن از زخم شوم سر به سر
مرهم صبرم ده و رنجم ببر
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۷۰

خدایا من تاحدودی هشیار شدم به اینکه این هم هویت شدگی ها در مرکز هست و من ذهنی ام برایم درد ایجاد کرده.
خدایا از تو می خواهم مرهم صبر که شفابخش من می باشد را به من دهی.

ای میسر کرده ما را در جهان
سخره و بیگار، ما را و رهان
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۶

ای کسی که در جهان کارها را بر ما آسان کرده ای از این کار بی مزد یعنی پریدن از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر ما را نجات بده. ما در زندگی وجوه زیادی جمع کردیم، کار کردیم، زحمت کشیدیم ولی زندگی مان سامان ندارد آرامش نداریم، خدایا ما را دریاب.

طعمه بنموده به ما و آن بوده شست
آنچنان بنما به ما آن را که هست
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۷

ما مرتب همانیدگی ها را که به نظرمان با ارزش بود، با دید من ذهنی در مرکزمان گذاشتیم. به نظر ما طعمه بود ولی این ها تله بودند و به دام آنها افتادیم و با هر چیزی که خوشمان آمد همانیده شده و در تله اش افتادیم. خدایا تو چیزها را آنطور که هست به ما نشان بده تا با دید هشیاری نظر ببینیم تا دچار کار بی مزد نشویم.

چون ملائک گو: لا عِلْمَ لَنَا
یا الهی غیر ما عِلْمُنَا
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵

مانند فرشتگان بگو خداوندا ما را دانشی نیست جز آنچه خود به ما آموختی تو به ما هرچه گویی آنرا اجرا می کنیم یعنی عقلم، هدایتیم، حس امنیت و قدرتم در این لحظه از تو می آید.

آن دلت را خدای نرم کناد

این دعای خوش است آمین کن
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۰

دعای خوش آن است که خدایا دل مرا نرم کن. می‌گویند آن دل من که دل تو هم هست خدا نرم کند یعنی آن همانیدگی‌ها را که سفت و سخت شده تنها زندگی یا خدا می‌تواند بردارد. خدایا خودت را در مرکز بگذار. نگویم خدایا پولم را زیاد کن به من مقام بده این را بده آن را بده. فقط بگویم خدایا مرکز از جنس عدم بشود و تو خودت را در مرکز بگذار و مرا از من‌ذهنی رها کن و این تنها دعای زیبایی است که سراسر وجودم را غرق در آرامش می‌کند.

این دعا هم بخشش و تعلیم توست
گر نه در گلخن، گلستان از چه رست؟
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۹

زندگی را هزاران بار سپاس که این دعاها را به ما آموخت تا بتوانیم لحظه‌به‌لحظه با معبود خود گفتگو کنیم و با آرامش ابدی همراه شویم.

تشکر از زحمات آقای شهبازی عزیز و تمام عزیزانی که در برقراری برنامه گنج حضور به هر نحوی سهمیم هستند.

—نسرین از گلستان